

پدزم تعریف می‌کند که یک روز او از محل کارش در سرینگر بیرون آمد و با دیدن درگیری و تیراندازی شوکه شد، یک اتوبوس مسافری در خیابان در حال سوختن بود. او و همکارانش ناگهان با سربازان هندی مواجه شدند که تفنگ‌هایشان را به سوی آنها گرفته بودند با توجه به اینکه آنها جزو مدیران میانی دولت بودند از دستگیری و بازداشت نجات یافتند.

پدر در یک مورد دیگر می‌گفت: یک روز که می‌خواست سوار اتوبوس شده به خانه برگردد ناگهان نارنجکی منفجر شد و متعاقباً تیراندازی شش‌پدی در گرفت، همه به دنبال جان‌پناهی بودند تا در آن مخفی شوند.

پدر و دوستش به یک چای فروشی پناه برده و روی زمین خاکی دراز کشیدند. آن زمستان شروع آموزش‌های سیاسی من بود که با واژه‌هایی همچون: جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر (جی.کی.آل.اف)، نیروی امنیت مرزی (بی.اس.اف)، نیروی ذخیره پلیس مرکزی (بی.پی.آر. اف) شروع می‌شد.

در کنار این واژه‌ها عبارت‌ها و اصطلاحات جدیدی را مانند بازرسی بدنی، جست‌وجو، سنسگر، اوراق هویت، تقطیض و جست‌وجو، دستگیری، شکنجه و… آموختم. زمستان آن سال جوانان کشمیری به‌طور روزافزونی به شهرها و روستاهای مرزی رفته و برای گذراندن دوره‌های آموزش نظامی مخفیانه به پاکستان می‌گریختند. آنها پس از گذراندن این دوره‌ها به عنوان مبارز با کلاشینکف، نارنجک دستی، تفنگ‌های سبک و دوش پرتاب‌ها برای انجام عملیات به کشمیر تحت کنترل هند برمی‌گشتند.

دوستمان من در مورد *رمان «فرزند کوهستان»* صحبت می‌کردند. این کتاب داستان یک نوجوان افغان بود که علیه روس‌ها

او چنین وانمود می‌کرد که توانسته صدها تانک روسی را منهدم کرده و عملیات جاسوسی ویژه‌ای را در روسیه انجام دهد. فکر کنم او توانست پدرش را از یک زندان روسی نجات دهد.

در کنار این کتاب فیلمی هم بود که همه دوست داشتند آن را تماشا کنند. نام این فیلم «شیر صحر» ساخته مصطفی عقاد یک فیلمساز عرب- آمریکایی بود.

پدر یک تلویزیون سیاه و سفید خریداری کرده بود اما ما ویدئو نداشتیم، یکی از

نیمه پنهان کشمیر – ۸

نویسنده: بهشتا بیر مترجم: بهزاد طاهرپور

همسایه‌های ما یک ویدئو داشت و پسرش به ما قول داده بود در صورتی که من نسخته‌ای از فیلم را پیدا کردم می‌توانستم از ویدئو آنها استفاده کنم.

من نتوانستم فیلم را پیدا کنم اما یک روز شنیدم روستائییانی که در جلوی مغازه می‌نشینند در مورد آن صحبت می‌کنند. رشید راننده اتوبوس که مسافران را از آنانتاگ به سرینگر منتقل می‌کرد گفت: این فیلم را خیلی وقت پیش در یکی از سینماهای مرکز شهر سرینگر تماشا کرده است.

او همچنین داستان «عمر مختار» را هم روایت کرد.

فصل دوم

آن زمستان یکی از طولانی‌ترین و پرمجراترین زمستان‌های کشمیر بود و البته هنوز هم هست.

در دو ماه اخیر کشمیر به طرز شگفت‌آوری تغییر کرده است. در اولین روز مدرسه وقتی در

آن زمستان یکی از طولانی‌ترین و پرمجراترین زمستان‌های کشمیر بود و البته هنوز هم هست. در دو ماه اخیر کشمیر به طرز شگفت‌آوری تغییر کرده است. در اولین روز مدرسه وقتی در کلاس درس نشستم با صدلی‌ها خالی از صدلی‌ها خالی نشستم با منظره عجیبی مواجه شدم خیلی از صدلی‌ها خالی بود راستش خیلی گیج و منگ شده بودم. غیبت‌ها را بفهمم اما هم‌کلاسی‌هایم پاسخ دغدغه ذهنی‌ام را دادند. یکی از آنها گفت: بچه‌ها این جا را ترک کرده‌اند. این صحبت‌ها مثل یک بمب صوتی ترکید، یادم به گذشته‌هایی افتاد که

می‌جنگید. بالاخره من نسخه‌ای از این کتاب را در اواخر تعطیلات زمستانی پیدا کرده و مطالعه نمودم. این کتاب جلد نازکی داشت و روجلد آن پسری را نشان می‌داد که تفنگی را در دست گرفته است.

این کتاب مثل کتاب هیجان انگیز «فردریک فورسیس» بود. علی، بازیگر اصلی در این رمان بود که هم جیمز باند بود هم رامبو.

دانش‌آموزان حاضر و غایب روی در و پیکر کلاس، تخته سیاه، نیمکت‌های رنگ و رو رفته با خط چرخنگ قورباغه با نام و امضایشان یادگاری می‌نوشتند.

ما دانش‌آموزان حاضر در کلاس به مدت طولانی‌بسه صدلی‌های خالی خیره شده بودیم. پنج تا از دانش‌آموزان کشمیری‌های پاندیت(کشمیری‌های برهنم) غیبت داشتند. مبارزان کشمیری علاوه بر کشتن صدها تن از مسلمانان طرفدار هند از فعالان سیاسی گرفته تا خبرنگاران وابسته به نیروهای

پاورقی

دیگری می‌گفت: نه درازی این سلاح به اندازه چوب کربک است و ۵۰ گلوله را می‌تواند شلیک کند.
دانش‌آموز دیگری می‌گفت: برادرم به کلاشینکف دست زده و می‌گوید خیلی سبک است او به مادرش گفته می‌خواهد جزو مبارزین شود اما مادرش گریه کرده و پدر به صورتش سیلی زده است.
پرویز به من گفت: در روستای آنها مبارزان زیادی به چشم می‌خورند که یونیفورم‌های زینتی زیبایی به تن می‌کنند.

ماجرای آن زمستان

اطلاعاتی هند اقدام به ترور صدها تن از پاندیت‌ها کرده بودند (در دهه ۹۰ میلادی حدود ۵۰۰۰ پاندیت به‌دلیل نارامی کشمیر را ترک کردند).

کشتن پاندیت‌ها باعث شد آنها وحشت کرده و به‌طور دسته جمعی از جمله هم‌کلاسی‌هایم همراه با خانواده‌هایشان تا مارس ۱۹۹۰ دره دهلی و سایر شهرهای هند مهاجرت کردند. (دره کشمیر به طول ۱۳۵ کیلومتر و عرض ۲۲ کیلومتر جمعا به وسعت ۱۵۵۲۰ کیلومتر مربع می‌باشد که در ارتفاع ۱۸۵۰ متر از سطح دریا قرار دارد جمعیت این دره که سرینگر مرکز ایالت جامو و کشمیر نیز در آن واقع شده حدود ۴ میلیون نفر است).

معلم ریاضی ما وارد کلاس نیمه خالی شد و درشش را شروع کرد، ما به تدریج به دیدن این صدلی‌های خالی عادت کردیم.

بیشتر صحبت‌ها آکسون روی خبرهای جنگ و درگیری متمرکز شده بود، وقت نهار بین کلاس‌های ریاضیات و انگلیسی من با هم‌کلاسی‌هایم اخبار مبارزات مردم را مرور می‌کردیم.

ما سعی می‌کردیم نقشه کشمیر را روی تابلو اعلانات مدرسه کشیده و شعارهای «جنگ تا پیروزی» و «حق تعیین سرنوشت حق مادرزادی ماست» را در کنار آن بنویسیم. اگر کسی یک مبارز را دیده بود برای ما تعریف می‌کرد که او چه لباس یا کفشی پوشیده یا مدل موهای او چگونه است و قددر طول می‌کشد تا به آزادی دست پیدا کنیم. بهترین داستان مربوط به قدرت جادویی تفنگ کلاشینکف بود این سلاح ساخت روسیه و هدیه‌ای از سوی پاکستان بود. گفته می‌شود قدرت این سلاح از چراغ علاءالدین هم بیشتر است. یکی می‌گفت: این سلاح به اندازه دست بوده و ۲۰۰ گلوله دارد.

یک بعد از ظهر ما در زمین بازی فوتبال بودیم که مبارزی از آنجا عبور می‌کرد، مری پرفاشده با خنده به طرفش رفت و محکم دستش را فشرد وقتی این صحنه را دیدیم ما هم تشویق شدیم و دور او را گرفتیم. پرویز سائترفوروار ما پرسید: ما می‌توانم تفنگت را ببینم؟

مبارز فران (لباس کشمیری‌اش) با بالا زد

و تفنگش را نشان داد.

او گفت: ما می‌گوییم کلاشینکوف و

هندی‌ها می‌گویند «ای.کی.۴۷» ما شیفته این

حرف‌ها شده و از آن حظ می‌کردیم.

از آن به بعد همه ما بچه‌های روستا در تقلید از آن مبارزان و آمادگی خودهای کریکت را (مثل کلاشینکوف) و به تقلید از مبارزان داخل لباس کشمیری خودمان جا می‌کردیم.

روز بعد قبل از شروع انجمن مدرسه دانش‌آموزان از اجرای سرود ملی هند امتناع کردند. آنها می‌گفتند: ما کشمیری هستیم و برای استقلال‌مان می‌جنگیم، ما نمی‌توانیم سرودهای هندی بخوانیم حتی اگر مدیر مدرسه چنین بخواهد.

معلمان ما که معمولا عدم فرمانبرداری و اطاعت را با تنبیه بدنی جواب می‌دادند سکوت اختیار کرده بودند، هیچ‌کس ما را تهدید به اخراج از مدرسه نکرد.

آنها می‌دانستند که جهان ما و همچنین قوانین حاکم بر آن عوض شده‌اند، مدیر مدرسه یک مرد کوتاه قد تاس از راجستان بود که خنده درمانی را باب کرده بود البته خودش نمی‌خندید.

او گفت: اگر شما نمی‌خواهید سرود را بخوانید ما نمی‌توانیم شما را وادار به این کار

کوره‌راهی به سوی آزاد کشمیر در پاکستان سرازیر می‌شدند.

وقتی آنها پس از آموزش‌ها به عنوان مبارز بر می‌گشتند دیگر نزد کشمیری‌ها قهرمان ملی تلقی می‌شدند به‌طوری‌که مردم می‌خواستند با آنها هم‌کلام شوند، آنها را لمس کنند، داستان‌هایشان را بشنوند مردم آنها را برای ضیافت به خانه‌هایشان دعوت می‌کردند.

از طرف دیگر دسته‌ای از مبارزین بودند که در باغ‌های سیب در کشمیر آموزش نظامی را به‌طور مخفیانه فرا می‌گرفتند.

اسم این دسته از مبارزین را «چمن‌زار» گذاشته بودند.

مثل هر نوجوان دیگر من هم می‌خواستم به آنها ملحق شوم، جنگ و کشته شدن برای آزادی سرزمین مادری مطلوب و منتهای آرزوی من بود.



یک سال بعد در پائیز ۱۹۹۱ وقتی ۱۴ساله شدم به همراه ۴ نفر از دوستانم از خوابگاه به روستایی نزدیک رفته‌یم که مشرف به مخفیگاه چریک‌ها بود.

ما مشاهده کردیم گروهی از مردان جوان در حالی که لباس رزم بر تن داشته و تفنگ‌شان را بر دوش حمل می‌کردند از طرف دیگر جاده در حال حرکت بودند.

آنها مردان بلندقامت و بسیار پرچذبه‌ای بودند، نوار سفیدی روی یونیفورم‌های سبزرنگ آنها وجود داشت که روی آن عبارت «جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر» نوشته شده بود.

وقتی آنها با آن ابهت در مقابل ما بچه مدرسه‌ای‌ها که لباس‌های سفید خاکستری به تن داشتیم ایستادند، بی‌اختیار گفتم: «ما می‌خواهیم به شما ملحق شویم.»

صفحه ۶

چهارشنبه ۱۲ دی ۱۴۰۳

۳۰ جمادی‌الثانی ۱۴۴۶ – شماره ۲۲۷۶۱

فرمانده که جوان لاغراندامی بود به حرف من خندید و گفت: «بچه‌ها شما باید به خانه بروید و دنبال درس و مشقتان باشید.»

من عصبانی شده با ناراحتی گفتم: «اگر شما ما را با خودتان نبرید به گروه حزب المجاهدین ملحق می‌شویم.»

حزب «المجاهدین» گروه مبارز جدیدی بود که رقیب ایندولوزیک جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر به شمار می‌رفت. این سازمان همچنین حامی الحاق کشمیر به پاکستان بود. (در حالی که جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر به یک کشمیر مستقل فکر می‌کرد).

با حرف‌های من مبارزین زیر خنده زدند. آنها آنجا را ترک کردند و ما هم به تظاهرات آرام خودمان ادامه دادیم، همچنان‌که به خوابگاه بر می‌گشتیم در مورد بهترین شیوه‌ای که می‌توانستیم به این گروه‌ها ملحق شویم فکر می‌کردیم.

ما می‌توانستیم در این مورد با شاخه دانشجویی جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر صحبت کنیم.

برخی از مبارزان جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر و جبهه آزادی‌بخش دانشجویان در خوابگاه ما می‌ماندند. آنها می‌توانستند در بازی والیبال به ما ملحق شوند ضمن آنکه تفنگ‌هایشان هم در چمن زمین والیبال بود. هر موقع من خوابگاه را برای مدرسه ترک می‌کردم آنها در تراس خوابگاه کلاشینکوف‌هایشان را تمیز می‌کردند. همیشه دور مبارزان جمعیت محدودی جمع می‌شدند. یکی از آنها که حدود ۱۸ سال سن داشت به من اجازه داد تا یک کلاشینکوف را در دستم نگه دارم.

من در آن چند لحظه سردی فولاد لوله تفنگ را در دستام حس کردم سپس انگشتانم را به طرف شتاب مایل آن کشیده و قُنداق آلومینیومی را به کتف راستم چسبانده و ژست شلیک گرفتم.

احساس فوق‌العاده‌ای بود اما او سریع تفنگ را از من گرفت و از من خواست حرکت کنم. اگرچه آنها در دهه ۲۰ زندگی‌شان بودند و ۶ یا ۷ سال با ما تفاوت سنی داشتند اما به گونه‌ای با ما رفتار می‌کردند که گویی ما بچه‌های کوچکی هستیم. از بخت بد یکی از فرماندهان مبارزان از روستای خود «سیرمدان» بود.

او پیشانی بلند و موهای مُجدعی داشت، قدش هم ۱/۸۰ بود. او مرد بُشاشی بود، سه دختر داشت و به عنوان لوله‌کش در یک هتل توریستی در منطقه پهلکام کار می‌کرد. روستائیان او را توتگا (درشکه) صدا می‌زدند چرا که هیکلش مثل اسب یک درشکه بود. او یک بذله‌گوی دوست‌داشتنی بود و ماجراهای داستان‌گونه‌اش در هر کوی و برزنی زبانتز بود.

شرق — غرب	شمال	جنوب	مرکز		
شهریار	قلهک	سعدی	۳۳۱۱۲۱۹۳	۳۳۱۱۰۲۰۸	۳۳۱۱۰۲۰۲
۶۵۲۲۲۹۳۳	۲۲۷۱۲۹۷۶	شرق استان تهران	۳۳۱۱۲۲۹۱	۳۳۹۱۱۵۲۸	۳۳۱۱۳۵۱۹
۰۲۶-۳۲۲۲۶۰۱۲ ۳۲۲۲۴۴۱۱	مطهری	اسلامشهر	۳۳۱۱۳۰۸۵	۳۳۱۱۹۲۳۶	۳۳۱۱۰۲۱۰
۷۶۳۲۱۹۳۸	شهرآرا	چهاردانگه	۳۳۹۴۲۰۰۰	۳۳۱۱۲۱۹۵	۳۳۱۱۸۰۵۰
	۶۶۵۹۲۳۶۶-۶۶۵۹۳۰۱۰-۱۱				

نام مستعار کودک: کیارش

تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۸/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۳

مکان پیدایش: بیمارستان آیت‌الله کاشانی

ارجاع‌دهنده: بیمارستان آیت‌الله کاشانی

نام مستعار کودک: برسام

تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۸/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

مکان پیدایش: بیمارستان فاطمه‌الزهرا (س) رباط کریم

ارجاع‌دهنده: بیمارستان فاطمه‌الزهره (س) رباط کریم

نام مستعار کودک: بهار

تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۴

مکان پیدایش: بیمارستان متفح ورامین

ارجاع‌دهنده: بیمارستان مهدیه

نام مستعار کودک: صدف

تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۳

مکان پیدایش: بیمارستان یاس

ارجاع‌دهنده: بیمارستان یاس

تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۱۰۹۲۲

شرایط و فرمت اشتراک کیهان در تهران سال ۱۴۰۳

- اشتراک عزیزی که فرم درخواست آنها تا دهم هر ماه به امور مشترکین برسد از اول ماه بعد برقرار می‌شود.
- یک نسخه از کپی فیش بانکی و قبض سفارشی را تا پایان مدت اشتراک حتما نزد خود نگهداری نمایید.
- در صورت تغییر قیمت نشریات و یا هزینه پستی، معادل مبلغ پرداخت‌شده، نشریه مورد تقاضا ارسال می‌گردد.**
- در صورت تمایل به اشتراک چند نشریه، برای هر کلام فیش بانکی جداگانه تهیه فرمائید.
- قبض پرداختی را می‌توانید به شماره **۰۹۱۲۷۹۳۲۵۶۸** با ذکر مشخصات در کانال تلگرام و یا ایتا قرار داده و به امور مشترکین اطلاع دهید.

فرم تقاضا	
نام:	نام خانوادگی:
مبلغ پرداختی:	ریال شماره فیش بانکی:
آدرس:	نوع نشریه:
کد پستی:	تلفن:
شماره اشتراک:	تعداد نسخه:
	مدت:
	تلفن همراه:

انحصار مشخصه کپیج در سبسته کیمیانج

تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۱۰۹۲۲ ۰۲۱-۳۵۲۰۲۲۷۸

نیازمندی های کیمهان

تول رگتی تلفنی

از ساعت ۸ صبح الی ۶ بعدازظهر

تلفن: ۰۵-۳۳۱۱۲۲۹۲

فکس: ۳۳۱۱۸۰۵۳

niyaz.mandiha@kayhan.ir

استخدام

دعوت به همکاری

موسسه ای از افرادی با شرایط زیر برای بخش های کاری و کارمندی خود دعوت به همکاری می نماید .

♦ **واحد فنی** : ۴ نفر مرد – **با تحصیلات دیپلم**

♦ **واحد خدمات** : ۵ نفر مرد – **با تحصیلات حدود دیپلم**

♦ **امور مالی** : ۳ نفر فارغ التحصیل کارشناس حسابداری

♦ **امور اداری** : ۳ نفر آشنا به نایب فارسی

متقاضیان می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر تماس حاصل نمایند.

۰۲۱ – ۳۳۱۱۸۳۳۳

قبول آگهی تلفنی

از ۸ الی ۱۸

تلفن: ۰۹-۳۳۱۱۲۲۹۱ و فکس ۳۳۱۱۸۰۵۳

متقاضیان محترم می‌توانند با توجه به جدول زیر نسبت به انتخاب هر یک از نشریات مورد علاقه و واریز مبلغ اشتراک به شماره کارت **۴۳۳۸۹۸۷۹۶۴۸۷۷۱** بانک ملت به نام چاپ و انتشارات کیهان و ارسال اصل فیش بانکی همراه با فرم تکمیل شده ذیل به صندوق پستی **۱۱۳۳۶۵/۳۶۳۱** با پست سفارشی نسبت به برقراری اشتراک خود اقدام نمایند.

نوع نشریه	یکساله (ریال)	شش ماهه (ریال)	سه ماهه (ریال)
روزنامه کیهان	۴۲/۰۰۰/۰۰۰	۲۱/۰۰۰/۰۰۰	۱۰/۵۰۰/۰۰۰
روزنامه کیهان انگلیسی	۱۶۲/۰۰۰/۰۰۰	۸۱/۰۰۰/۰۰۰	۴۰/۵۰۰/۰۰۰
روزنامه کیهان عربی	۱۶۲/۰۰۰/۰۰۰	۸۱/۰۰۰/۰۰۰	۴۰/۵۰۰/۰۰۰
مجله کیهان ورزشی	۲۸/۰۸۰/۰۰۰	۱۴/۰۴۰/۰۰۰	۷/۰۷۰/۰۰۰
مجله زن روز	۲۸/۰۸۰/۰۰۰	۱۴/۰۴۰/۰۰۰	۷/۰۷۰/۰۰۰
مجله کیهان بچه‌ها	۱۴/۰۴۰/۰۰۰	۷/۰۲۰/۰۰۰	۳/۵۱۰/۰۰۰
مجله کیهان فرهنگی	۲/۱۶۰/۰۰۰	—	—